

پیامبر اکرم (ص):

ماه مبارک رمضان ماه خدا بوده و ماهی به‌شمار خوبی‌ها را می‌افزاید و گناهان را پاک می‌کند و ماه برکت نامیده می‌شود.

اربعین شیخ بهایی، ص۱۷۹،ج ۹

بریل مالانگ

http://irannewspaper.ir
editorial@irannewspaper.ir

نبض لحظه ها ، سرشار از بیداری است

◀ | **ابوالقاسم‌حسینجانی**

«حرکت»، جوهره هستی است و «زمان»، صریح‌ترین و سریع‌ترین نماد این بودن و شدن.

نمی‌شود نرفت، اما ماند!

زمان‌پذیری، قطعیت اجتناب‌ناپذیر حرکت و حیات آدمی است.

اصلا مهم این نیست که از کجا آغاز می‌کنیم؛ بلکه، مهم آن نقطه‌ای است که برای نهایت خویش، برمی‌گزینیم!

توسعه فراگیرانه «بهشت»، تنها راه برای فروپاشی «جهنم» است.

زمانه و زمینه را طوری باید راست و ریست- و «تنظیم»- کرد که بتوان در آن کاری تأثیرگذار کرد.

طرح و تنظیم «روزه‌داری» در زمانه و زمینه کاملاً دقیق و مشخص، مثال روشنی از یک چنین«برنامه‌ریزی هدفمند» است:

کتب علیکم الصیام... لعلکم تتقون! «روزه‌داری» بر شما واجب آمد؛ بادا که «خویشدنداری»تان به کار آید!

اگر ندانیم و نفهمیم که چه می‌کنیم و چه باید بکنیم؛ هر کاری هم که بکنیم، از جنس «بیگاری» است!

گاهی هیچ کاری نباید کرد؛

و در کمال آرامش و تمرکز، نشست و اندیشید،

تا نتیجه گرفت و فهم کرد که: «چه باید کرد؟!»

گاهی حتی مال خودمان را - هم - نباید خورد، تا معلوم شود که «مال مردم»، جای خود دارد!!

«تقوا ! چیست؟!»

تقوا، از خویشتن، آغازیدن است.

تقوا، یعنی اینکه اگر می‌خواهید دنیای‌تان تغییر کند، نخستین گام را باید - در خودتان واز خودتان - آغاز کنید و بردارید!

صورت‌مسأله‌ها را پاک نکنید؛ خودتان را پاک کنید.

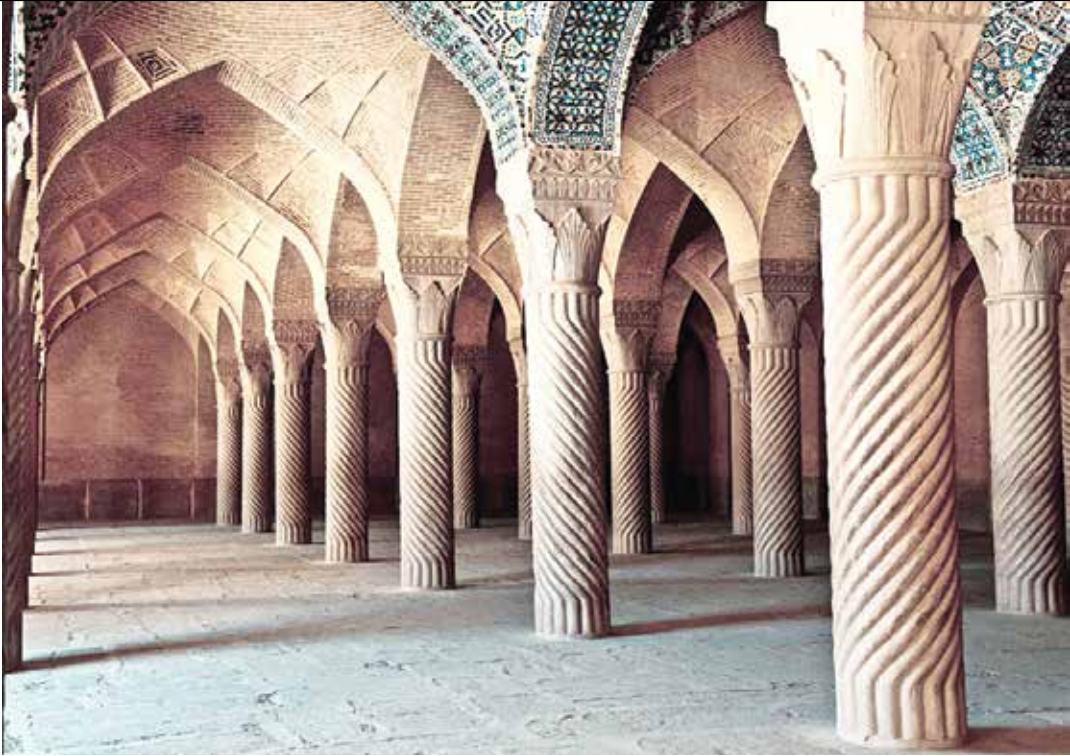
چیزی را که در خودتان گم کرده‌اید، سراغش را از دیگران نگیرید.

حکایت ملانصرالدین را حتماً شنیده‌اید که سوزن را در اتاق خانه‌اش گم کرده بود، اما آن را در بیرون از خانه - و در کوچه و خیابان - جست‌وجو می‌کرد... و دلیل او هم این بود که چون در خانه چراغ ندارند، پس بهتر است که در «کوچه روشن» دنبال «سوزن» بگردد!!!

تقوا،یعنی: اول از همه، بیا تکلیف خودت را- با خویشتن- «روشن ! کن؛

و آن گاه به دنبال گم‌کرده‌ها و گمگشته‌ها باش!

گاهی درنگ کردن- و بی‌گدار به آب زدن-



که ایمان آورده‌اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد، همچنان‌که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، تا پرهیزگار شوید». در آیه بعد، قرآن می‌گوید روزه در روزهای معینی واجب است و در آیه سوم، زمان آن را مشخص می‌کند. قرآن می‌توانست تنها بگوید موسم روزه ماه رمضان است، ولی این چنین گفته است: «ماه رمضان، که در آن برای راهنمایی مردم و بیان راه روشن هدایت و جدا ساختن حق از باطل، قرآن نازل شده است»
زمان روزه ماه رمضان است، «حال پس هر کس که این ماه را دریابد، باید که در آن روزه بدارد و هر کس که بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزه‌های دیگر». بنابراین، میان ماه رمضان

و قرآن کریم ارتباط وجود دارد. به نظر من ارتباطی که میان روزه و قرآن کریم، کتابی که دربردارنده حقایق آسمانی و حقایق جهان هستی است، وجود دارد در واقع ارتباط میان روزه و معرفت است. روزه به همان اندازه که شهوت‌ها و نیازهای مادی را کنترل می‌کند و می‌کند. قرآن می‌توانست تنها بگوید موسم روزه ماه رمضان است، ولی این چنین گفته است، ارتباط وجود دارد. بنابراین، درهای عقل و فکر انسان را با می‌کند و سطح روحی انسان را بالا می‌برد تا بتواند این مفاهیم را درک کند. بنابراین، قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده است و خداوند از آن رو ماه رمضان را موسم روزه قرار داده است که روزه داران به این نکته توجه کنند که در این ماه می‌توانند در پرتو روزه داری و جهاد و تحمل سختی‌ها،

سطح عقل خود را تا آنجا بالا برند که حقایق موجود در قرآن و جهان هستی را درک کنند. از این رو، در روایات آمده است که تلاوت قرآن در این ماه از بهترین اعمال است. شکی نیست که بین روزه و نزول قرآن که بیانگر ارانه حقایق آسمانی یا همه حقایق، به انسان در این ماه است، ارتباط وجود دارد. بنابراین، درهای عقل و شناخت در این ماه باز است و انسان می‌تواند به همه معرفت‌ها دست یابد.

متن فوق پاسخ آیت‌الله صدر به ۲ سوال

یکی از نشریات لبنانی در دهه ۳۰ می‌باشد که

از سوی موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام‌صدر

در اختیار «ایران» قرار گرفته و با تنظیم مجدد

انتشار می‌یابد.

سلسله درس گفتارهای

تفسیری منتشرنشده آیت‌الله شهید بهشتی (۲)

خدای رحمت

اولین صفت برجسته الهی که از آن در هر نیایش روزانه یاد می‌کنیم «رحمت» است. در جامعه‌ای که تعلیم و تربیت دینی آن به جای رحمت الهی بیشتر خشم، عذاب و عقاب خدا را در انظار مجسم می‌کند، آیا غایب بودن لبسم‌الله الرحمن الرحیم» به‌عنوان یک شعار، احساس نمی‌شود؟ مسیحیان منتقد اسلام می‌گویند: «خدای اسلام و خدای یهود، خدای غضب و خدای مسیحیت، خدای رحمت است!»

در حالی که شعار اسلام «بسم‌الله الرحمن الرحیم» است، چگونه خدایش، خدای خشم و انتقام است؟ اینکه ما خدا را پس از مقام الوهیت و خدایی در رابطه با مخلوقات، قبل از هرچیز با خصلت رحمت، آن هم مکرر و با تأکید بر «رحمن» و «رحیم» بودن یاد می‌کنیم، علت دارد. البته اگر سراسری بگیریم، نتیجه‌ای نمی‌دهد و اگر قرار باشد از تمام این نکته‌ها و لطایف و بدایف اسلام سراسری عبور کنیم، همین می‌شود! «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ» ستایش مخصوص خدا، خداوند جهانیان است.

در این جمله بعد از نیایش، باز هم از خدا با عنوان «رب العالمین» یاد می‌شود؛ خدای هستی و خدای همه مردم. مسلمانی که فکر، زندگی و ایده‌اش نشانگر آن باشد که خدا را فقط خدای خودش می‌داند و نفهمد که خدا، خدای کافر و مؤمن، مسلمان و غیرمسلمان اعم از مسیحی، یهودی، زرتشتی، بودایی، برهمنی، بی‌دین، مادی و ملحد است و طرز فکر و رفتار او با بندگان خدا، نمایانگر این صفت خاص الهی «رب العالمین» نباشد، این شعار برایش زنده نیست.

درست است که یک مسلمان در پرتو اسلام و تعالیم آن، از نعمتی بزرگ یعنی نعمت آگاهی نسبت به پدیده‌های هستی از طریق آیات قرآن برخوردار است و یک گام از دیگران جلوتر است، ولی این جلوداری نباید موجب شود که بر همه خوبی‌ها، نیکی‌ها و خصلت‌های مترقی و پیشرفته دیگران خط بطلان بکشد و آنها را نادیده بگیرد. این غرور است. نباید این‌طور تلقی کنیم که گویی خدا و رحمت الهی و همه چیز متعلق به ماست. این غرور، افراط، تندروی، تفریط و مسخ تعالیم عالی اسلام است. هر کاری کنیم، باز خداوند «رب العالمین» است. به هیچ عنوان نمی‌توانیم رب العالمین بودن خداوند را محدود کنیم. اگر محدود کنیم، خلاف اصل ثابت اسلامی عمل کرده‌ایم و زیربنای اعتقادی اسلام را زیر سؤال برده‌ایم.

«الحمدلله» ستایش مخصوص خداست، یعنی در برابر هیچ موجود دیگری زبان به ستایش مگشای؛ هیچ کس دیگر، هرکسی که می‌خواهد باشد، حتی پیامبر و امام. پیامبر و امام را هم نمی‌توان ستایش کرد. شما می‌توانید کمالات هر فردی را بگویید، ولی در همان حدی که هست.

از افراد در همان حدی که هستند قدردانی کنید و درهمان حدی که

■ **سه‌شنبه ۱۶ فروردین ۱۴۰۱**

■ **سال بیست و هشتم**

■ **شماره ۷۸۸۸**

ریشه‌دارترین کاری است که می‌توان کرد.

از «عصر سنگ» تا «روزگار سنگدلی»

راه درازی را پشت سر نهاده‌ایم.

از پینه‌های پیشانی تاریخ گوژپشت فروتوت، خیلی چیزها را می‌شود فهمید؛

اما جهان در راه است

و بی‌خبری و نفهمیدن و ناباوری و نفاق هیچ احدانسانی، جلودار راه نیست!

پا به پای تعهد و تعقل و تقوا

- نیک اگر که بنگریم و ببیندیشیم و فهم کنیم-

«نبض لحظه‌ها» سرشار از بیداری است...

«تقوا» را دوباره باید دید،

«روزه» را - از نو - باید چشید!

درنشست کارشناسی ویژه برنامه سوره مطرح شد:

نهج البلاغه یک گنجینه بلاغی و ادبی

◀ | **حجت‌الاسلام والمسلمین محمد کاظم طباطبانی**

حدیث‌پژوه

گردآوری تعدادی از خطبه‌ها و انتخاب بخشی از گفتار امیرالمؤمنین علی(ع) که از نظر زیبایی کلام اهمیت بیشتری داشت با‌عنوان نهج‌البلاغه در ماه رجب سال ۴۰۰ هجری به اهتمام سید رضی (۶سال قبل از فوت) به پایان رسید. سیدرضی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که حوزه حدیثی بغداد حوزه‌ای کوشا و پرتلاش در همه زمینه‌های معرفتی بوده و سیدرضی نیزشهره به ادیب بودن، بود. به‌طوری‌که او را شاعرترین فرد قریش برمی‌شمردند. حوزه بغداد توسط شیخ مفید مبتنی برکلام، علوم قرآنی و فقه، بنیان نهاده شده بود و علمای این حوزه به اینگونه علوم اشتغال داشتند.

سیدرضی کتابی به‌عنوان

خصائص‌الائمه دارد که

ضمن آن فراتر از مباحث

کلامی و روایات به معرفی

امامان شیعه پرداخته

است. این کتاب طبیعتاً با

معرفی امیرالمؤمنین(ع)

که امام اول است آغاز

می‌شود. از پی انتشار

این اثر، ادیبان بغداد به

سیدرضی پیشنهاد می‌دهند تا به دلیل دستی که در حوزه ادبیات دارد، این بخش از کتاب خصائص‌الائمه را گسترش دهند، ایشان هم می‌پذیرد. سیدرضی نهج‌البلاغه را به‌عنوان یک کتاب ادبی فاخر تألیف و مباحث دیگر را کم‌رنگ‌تر مطرح کرده است. مخاطب او هم در درجه اول ادیبان و خطیبان هستند. اگرچه بعدها، کتابان که افرادی سیاسی بودند هم تحت تأثیر ادبیات نهج‌البلاغه قرار گرفتند. امیرالمؤمنین علی(ع) به زبیا سخن گفتن مشهور بودند و این برتری و امتیاز به‌نام ایشان ثبت شده است. طوری که عالمان غیرشیعه هم به زبیا سخن گفتن امیرالمؤمنین(ع) اذعان دارند. علاقه عرب به ادبیات فاخر باعث شد که نهج‌البلاغه پدید آید. گزارش‌هایی وجود دارد که برخی، کلمات امام(ع) حتی افرادی حدود ۴۰۰ خطبه از امیرالمؤمنین (ع) را حفظ بودند و این حفظ بودن ربطی به موضوعات اعتقادی آنان نداشته بلکه به‌عنوان یک گنجینه بلاغی و ادبی، کلمات و خطبه‌های حضرت را به خاطر می‌سپردند. «جاحظ» ادیب بزرگ عرب که با امام علی(ع) رابطه خوبی نداشته و از نظر سیاسی با ایشان مخالف بود کتابی با عنوان «مائه کلمه من کلمات‌الامام علی(ع)» تألیف و در آن ۱۰۰ کلمه از زیباترین کلمات امام علی(ع) را گرد آورده

است. درواقع اولین دلیل اقبال مردم به سخنان امام علی(ع) وجه بلاغی و ادبیات فاخر آن است؛ اگرچه این ادبیات فاخر با محتوای فاخرتری همچون توحید، عدالت، شیوه حکمرانی، اخلاق و... هم همراه است و طبیعتاً اقبال مردمان به این متن بیشتر می‌شود.سیدرضی خود نیز اذعان دارد که محور اصلی کارش ادبیات و بلاغت است و در نامگذاری و مقدمه هم به این موضوع اشاره دارد. به همین دلیل در نهج‌البلاغه مباحث اختلافی شیعه و سنی خیلی برنگ نیست. درواقع سیدرضی خیلی از خطبه‌ها را قطع‌کرده و این قطع‌کردن را پنهان نکرده و علتش را به مخاطب گفته است. امیرالمؤمنین علی(ع) چهار سال و نه ماه خلیفه بود. در طول این مدت هر هفته نماز جمعه و هر هفته هم دو خطبه می‌خواندند، یعنی در مجموع ۴۰۰ خطبه نماز جمعه وجود داشته ولی از این تعداد تنها چند خطبه در نهج‌البلاغه آمده که آن هم معلوم نیست کدام خطبه مربوط به نماز جمعه و کدام مربوط به عید و مناسبت‌های دیگر است. مرحوم کلینی نیز کتابی به‌نام «رسائل‌الائمه» دارد که در آن نامه‌های ائمه را جمع‌آوری کرده است. در این کتاب هم تعداد زیادی از نامه‌های امام علی(ع) وجود دارد، همانند نامه به مالک اشتر و نامه به امام حسن(ع). البته مفضل این نامه‌ها هر کدام در کتاب‌های دیگری مثل «تحف‌العقول » نیز آمده‌اند.

بنابراین نهج‌البلاغه تنها کتاب حدیثی شیعه به لحاظ معرفتی نیست، طوری که فقها در مباحث فقهی خود معمولاً به آن استناد نمی‌کنند. با وجود این، نهج‌البلاغه مشهورترین اثر حدیثی شیعه است که نمایانگر تفکر حکومتی و انسانی مکتب امامیه برای مخاطب در هر عصر و زمانه‌ای است. سیدرضی که در دوران آل بویه می‌زیست، به جهت شرافت و جایگاه خانوادگی و به‌دست آوردن نقابت سادات در زمان خود و وجود کتابخانه‌های متعدد در بغداد به منابع بسیاری دسترسی داشته و از آنها برای تألیف نهج‌البلاغه استفاده کرده است.بر این اساس نهج‌البلاغه بخش بسیار اندکی از سخنان امیرالمؤمنین(ع) مخصوصاً در دوره صدری بوده و از آنجا که با نگاه ادیبان جمع‌آوری شده است، سندمحور نیست و زیبایی متن مهم است. لذا مرحوم سیدرضی خیلی از اوقات برخلاف مورخین و سیره‌نگاران سند را حذف کرده است. بنابراین باید به نهج‌البلاغه با فیلتر سیدرضی به سخنان امام علی(ع) نگاه کنیم. پس باید این‌طور گفت که در زمانه قبل از سیدرضی این متون وجود داشته اما اینکه متن قرن چهارمی را به امیرالمؤمنین(ع) انتساب دهیم نیازمند رویکرد حدیث‌پژوهی است.

کسانی که با نهج‌البلاغه روبه‌رو هستند «دنیاکریزی» را در آن خیلی برنگ می‌بینند؛ به گونه‌ای که برخی از افراد می‌گویند نهج‌البلاغه شبیه کتاب صوفیانی است. در دوره پیامبر(ص) و خلیفه اول اغلب مردم ندار بودند، بنابراین ما خطبه زاهدانه از ایشان بسیار کم می‌بینیم اما در دوره خلیفه دوم و سوم و دوره فوجات که غنایم سرازیر شد، وضعیت تغییر و اوضاع مردم بهبود پیدا کرد؛ البته ثروت عادلانه توزیع نشد و تضاد طبقاتی پدید آمد و امیرالمؤمنین خطاب به این طبقه خطبه‌های زاهدانه و دنیاکریزی را مطرح کردند. البته حضرت از منظر تولید ثروت زیانزد همه بودند اما از منظر مصرف، زاهدانه زندگی می‌کردند.